



بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه: ۹

تاریخ: ۱۳۹۹/۰۷/۱۳

حضرت استاد واعظی دامت برکاته

درس: خارج ماهیت شخص حقوقی

موضوع: ماهیت شخص حقوقی و احکام آن

جلسه گذشته در رابطه با تمسک به اطلاقات، برای تصحیح معامله با شخصیت های حقوقی این اشکال مطرح شد که آن ادله نظر به خود معامله من حیث انه معامله دارند و به عبارتی اطلاق آن ها حیثی است یا در چهارچوب احکام آن شریعتی است که اطلاق را بیان کرده است. بنابراین «احل الله البیع» نمی تواند قوانین اولیه شریعت را تغییر بدهد، و شرایط شرعی موضوع بیع را نمی تواند اثبات کند.

تمام متعلقات و ارکان بیع، مانند ثمن و مثن و طرفینی که می خواهند خرید و فروش کنند و .. باید مشروعیتشان قبل از بیع احراز شود تا حلیت بیع به آن تعلق پیدا کند. و بیان شد که مشروعیت یا مالیت داشتن چیزی که ثمن و مثن قرار می گیرد با اطلاق «احل الله البیع» تصحیح نمی شود، بلکه باید قبلا با ادله دیگری ثابت شده باشد و بیع به این امور تعلق بگیرد تا «احل الله البیع» این بیع را امضا کند.

اگر شک ایجاد شد در مبیعی مانند کلب که آیا قابلیت تملیک و تملک دارد یا ندارد؟ سه احتمال وجود دارد:

- احراز می شود که قابلیت تملیک را دارد، پس «احل الله البیع» شامل این مورد می شود.
- احراز می شود که قابلیت تملیک را ندارد، مانند اینکه شخصی خودش را می فروشد، «احل الله البیع» شامل این مورد نمی شود.
- اما مواردی که احراز ثابت نشد و شک در شمولیت باقی ماند، تمسک به «احل الله البیع» صحیح نیست. زیرا در مقام بیان شمولیت آن مورد نیست، بلکه می خواهد این را برساند که آن چیزی که قابلیت تملیک را دارد و فروخته شد، این بیع صحیح است، اما نسبت به چیزی که قابلیت تملیک ندارد، مثل کلب، نمی تواند «احل الله البیع» آن را صحیح کند، زیرا هیچ حکمی نمی تواند موضوع خودش را اثبات کند. البته این مسأله نسبت به بایع و مشتری هم همینطور است، «احل الله البیع» بیعی که بایع و مشتری در آن اهلیت معامله را داشته باشند، تصحیح می کند اما نسبت به جایی که شک در اهلیت معامله بایع و مشتری وجود داشته باشد و مشخص نباشد که شارع برای او شخصیتی قائل است که بتواند خرید و فروش کند یا خیر؟ دلیل هیچ بیانی ندارد و به همین دلیل نمی توان به اطلاق «احل الله البیع» تمسک کرد. بحث ما هم از قبیل مورد سوم است، مانند شرکتی که می خواهد کالایی را بفروشد و نمی دانیم که اصلا شرکت اهلیت فروش را دارد یا ندارد؟ نزد شارع شخصیت حقوقی معتبر دارد یا ندارد؟ همانطور که بیان شد، اطلاق «احل الله البیع» نمی تواند بیع شخصیت حقوقی را اثبات کند، چرا که دلیل در مقام بیان زمانی است که ارکان بیع تام باشد، تا دلیل بتواند بیع را امضا می کند. اما اهلیت بایع و مشتری باید از طریق دلیل دیگری شود.

احراز اعتبار شخصیت حقوقی

اعتبار شخصیت حقوقی و اهلیت داشتن او نزد عقلا در زمان ما محرز است، و از طرفی شارع هم هر چیزی را که عرف بگوید بیع است و ارکانش تام است را امضا می کند، اما آیا در زمان شارع هم اعتبار شخصیت حقوقی محرز است؟

چنانچه در جلسه قبل مطرح شد، احراز اعتبار و اهلیت شخصیت حقوقی برای انشا بیع در زمان شارع، تنها دو راه وجود دارد:

- تمسک به سیره یا ارتکاز عقلا کرد، به این بیان که سیره عقلا در زمان شارع بر این بوده است که برای شخصیت های حقوقی اهلیت قائل شده اند، گرچه در آن زمان به طور وسیعی تطبیق داده نشده ولی بعضی از شخصیت های حقوقی مانند دولت و ... در آن زمان بوده اند، که کاشف از ارتکاز عقلا است که در زمان شارع به خاطر وجود نمونه هایی مانند دولت و.. هر شخصیت حقوقی معتبر بوده است. پس بگوییم کبری کلی در سیره عقلا در زمان شارع مبنی بر اعتبار شخصیت حقوقی وجود داشته است و شارع آن را امضا کرده و در زمان حاضر مصداق جدیدی از آن پیدا شده است.
- البته گفته شد که این سیره و ارتکاز قابل اثبات نیست، زیرا مشکوک است و نمی دانیم ارتکاز در زمان شارع، ارتکاز محدودی برای دولت و وقف و مسجد و.. بود یا ارتکاز وسیعی بوده است. پس از راه اول نمی توانیم به اطلاق تمسک کنیم.
- به اطلاق مقامی «احل الله البیع» تمسک کنیم، به این بیان که شارع در مقام اهمال نبوده بلکه در مقام بیان بوده است و فرموده «احل الله البیع» و عرف عقلا به خرید و فروش با شخصیت های حقوقی عقلا بیع می گوید و اگر شارع آن را جایز نمی دانست باید آن را بیان می کرد و حالا که آن را بیان نکرده و ردعی نیامده، پس منظورش از «احل الله البیع» همان بیعی است که عرف آن را بیع می داند. و از موادی که عرف آن را صحیح می داند، بیع با شخصیت های حقوقی است.
- اشکال این کلام این است که شارع اهلیت داشتن شخصیت حقوقی را به عرف ایکال کرده اما نه عرف زمان حاضر بلکه به عرف زمان شارع ایکال شده است، در این صورت حکم «احل الله البیع» شامل چیزی که در عرف زمان شارع بیع باشد، می شود. بنابراین میبایست که عرف زمان شارع آن را قابل تملیک می داند، یا بایستی که عرف زمان شارع آن را معتبر می داند، صحیح است.
- و در زمان حاضر شک داریم که آنچه ارتکاز عقلا زمان شارع بود، اهلیت داشتن همه شخصیت های حقوقی است یا اهلیت داشتن بعضی شخصیت های حقوقی مانند دولت و عنوان مسلمین و امام و امثال اینها ارتکاز آن ها بود و در واقع کبری کلی مبنی بر اهلیت داشتن همه شخصیت های حقوقی در عرف زمان شارع وجود نداشته است.
- اشکالی بود که در جلسه قبل مطرح شد.

پاسخ به شبهه آیت الله حائری

اما چطور ثابت شود که عرف زمان شارع، بیع شخصیت های حقوقی را بیع کاملی می دانستند؟ مرحوم صدر فرمایشی درباره قاعده لاضرر دارند که شاید بتوان از آن مطلب استفاده کرد و به اشکال آیت الله حائری پاسخ داد.

تطبیق قاعده ای که مرحوم صدر بیان کردند:

اینکه عرف زمان شارع به صورت کبری کلی برای بیع شخصیت های حقوقی اهلیت معامله قائل بودند، امری مشکوک است و قطع به عدم آن نداریم، و نمونه هایی از بیع شخصیت حقوقی در زمان شارع وجود دارد که شارع هم قبول داشت، اما اینکه به صورت کبری کلی نزد شارع مورد پذیرش باشد، مشکوک است.

هر چیزی را که عقلا برای آن شخصیت اعتباری قائل بودند، نزد شارع مشروعیت دارند و اهلیت معامله را دارند، درست است به حسب نیاز عرف زمان شارع به چهار یا پنج مورد نیاز داشتند ولی در ذهنشان کبری کلی وجود داشته که آن ها برای تمام شخصیت های حقوقی اهلیت قائل بودند.

مسلماً در زمان حاضر تمام عقلا برای شخصیت های حقوقی اعتبار قائل اند، و اگر شارع در زمان حاضر می گفت «احل الله البیع»، شامل همه بیع هایی می شد که عقلا امروز قبول دارند، و بیع شخصیت های حقوقی را هم شامل می شد.

مقتضای اطلاق مقامی هم همین است، اگر شارع تعریف دیگری برای بیع و ارکان آن قائل بود، باید بیان می کرد اما حالا که بیان نکرده است، پس شامل همه بیع هایی که عقلا پذیرفته اند می شود.

اینکه در زمان شارع کبری کلی بر اهلیت داشتن شخصیت های حقوقی وجود داشته باشد، مشکوک است و نمی دانیم که «احل الله البیع» در زمان شارع معنای دیگری داشته و شامل اهلیت داشتن شخصیت های حقوقی می شود یا خیر؟ البته در زمان حاضر یقین داریم که شامل شخصیت های حقوقی هم می شود. اگر احتمال داده شود که از معنای قبلی به معنای جدید منتقل شده و معنای الان در ذهن عقلا با معنایی که در ذهن عقلا زمان شارع بوده متفاوت است یا خیر؟ در چنین مواردی اصل عقلایی وجود دارد که از آن به «اصالة عدم النقل» یا «الثبات فی اللغة» یا «استصحاب قهقرایی»^۱ تعبیر می کنند. مقتضی اصل این است که هر لفظی امروز معنایی دارد و شک ایجاد شد که آیا در زمان شارع معنای متفاوتی را داشته یا خیر، بنابر «اصالة عدم النقل» همین معنای امروز در زمان شارع هم بوده است.

مثلاً امروز متنی یا وصیت نامه ای از هزار سال قبل پیدا شده که امروز از این وصیت نامه مطالبی فهمیده می شود، مثلاً نوشته ثلث پول را به فقرا بدهید، مثلاً کلمه فقرا در آن زمان معنای دیگری داشته و منظور از فقرا در اویش بوده است، یعنی فقیر الی الله مراد است. در چنین فضا گفته شده که وصیت نامه را باید طبق چیزی که امروز از آن فهمیده می شود، به آن عمل شود و جایز نیست طبق معنای احتمالی آن در آن زمان عمل شود. که

^۱ که بعضی از آن در بحث حجیت ظهور تعبیر می کنند.

در اینجا به وسیله اصل عقلایی از معنای امروز استفاده می شود، مگر اینکه اثبات شود معنای جدیدی دارد غیر از معنای امروزی که در این موارد به معنای گذشته آن باید عمل شود.

پس در جایی که ثابت شود معنا تغییری داشته است، به معنای قدیم تمسک می کنند. اما در جایی که شک کنند و احتمال دهند که معنای قدیم با معنای امروز تفاوتی ندارد، در اینجا اصالة عدم النقل یا اصالة الثبات فی اللغة جاری می کنند.

به این ترتیب، به وسیله اطلاق مقامی به ضمیمه اصالة عدم النقل، تمسک به این اطلاقات تصحیح می شود. البته اگر اصالة عدم النقل را نپذیریم، به این دلیل که در وسعت ارتکاز در زمان شارع شک می شود و گفته شد که از هر دو راه سیره و اطلاق مقامی نمی توان آن را تصحیح کرد، پس تمسک به اطلاقات هم غیر ممکن می شود.

این راه حلی است که می تواند پاسخ شبهه حضرت آیت الله حائری باشد، البته این مبنای مرحوم صدر در قاعده «لاضرر و لاضرار» است که می توان آن را به اینجا ضمیمه کرد و از آن برای اثبات اطلاق مقامی استفاده کرد، که اگر اصالة عدم النقل را نپذیریم شبهه آیت الله حائری بسیار قوی است. البته یک شبهه دیگر باقی می ماند که هم مانع اطلاق مقامی می شود و هم مبنای شهید صدر در بحث «لاضرر» را که فرموده بوده اند، رد می کند.

بیان شبهه

«اصالة عدم النقل» مسلماً در جایی که در مدلول وضعی لغت شک شود، جاری است. مانند «طیاره» که مدلول وضعی این کلام پرنده بود، یا «دبابه» که مدلول آن هر چیزی که روی زمین راه می رود، می باشد. این ها معنای لغوی و موضوع له آن است. اما امروز مراد از «دبابه»، «تانک» و مراد از «طیاره»، «هواپیما» است و معنای این ها نقل پیدا شده است و در عرف حاضر معنای جدیدی از آن فهمیده می شود، یا معنای موضوع له قبلی ترک شده و فقط معنای موضوع له جدید از آن فهمیده می شود یا قبلی ترک نشده و معنای جدیدی برای لغت اضافه شده است. همینطور سایر کلمات دیگر، مانند مشترک یا اشتراکی، که قدیم از آن معنای شریک با هم دیگر فهمیده می شد اما الان اسم مکتبی است.

پس گاهی معنای موضوع له تغییر پیدا می کند، در چنین مواردی اگر شک ایجاد شد که آیا معنای موضوع له تغییر کرده یا نه؟ یا اصطلاحاً مدلول تصویری لفظ تغییر کرده است یا خیر؟

وضع منشأ دلالت تصویری است، یک لفظی معنایی از آن تبادر می شود که مدلول تصویری آن همین است، بعد نوبت به مدلول تصدیقی می رسید که آیا متکلم همین معنا را اراده کرده یا معنای دیگری را اراده کرده است؟ اولین مرحله دلالت لفظ بر معنا، وضع یا دلالت تصویری است. در جایی که عقلاً شک کردن که آیا موضوع له لفظ یا دلالت تصویری لفظ تغییر کرده؟ «اصالة عدم النقل» جاری است اما درجایی که شک در معنای تصویری محض نباشد و در دلالت تصدیقیه شک ایجاد شود، اجرای «اصالة عدم النقل» محل کلام است.

و بحث ما هم در ارتکازات آن زمان و قرائن احوالیه شک شود، که آیا آنها دخیل در آن چیزی که از «احل الله البیع» فهمیده می شود، هستند یا خیر؟ این مسائل ربطی به مدلول تصویری خود بیع ندارد و بیع یعنی «مبادله مال بمال» و کاری به مالیت داشتن و اهلیت داشتن و .. ندارد. تمسک به اطلاق مقامی در اینجا محل کلام است زیرا اطلاق مقامی اصلاً مدلول تصویری نیست و در مرحله مراد جدی است، یعنی آن چیزی که مدلول تصویری است، آیا مطابق است با مراد جدی متکلم یا خیر؟

اما ارتکازاتی که امروز وجود دارد که از آن ها اهلیت داشتن شخصیت های حقوقی فهمیده شد، همین ارتکازات در زمان شارع بوده است یا خیر؟ و بحث مذکور ربطی به موضوع له لفظ ندارد، که لفظ بیع برای چه چیزی وضع شده است؟ بلکه به این ربط دارد مراد متکلم از این کلمه بیع بوده و کشف مراد متکلم داخل در مدلول تصدیقی می شود و ربطی به مدلول تصویری ندارد لذا در این موارد جاری شدن اصالة عدم النقل محل کلام است. چرا که اصالة عدم النقل ربطی به مدلول تصدیقی ندارد و مربوط به جایی است که شک در مدلول تصویری لفظ باشد جاری می شود.

این تشکیک در اینجا جاری است و همچنین در «قاعده لاضرر» مرحوم صدر هم مطرح می شود که ایشان از این راه می خواستند رسمیت داشتن شرعی بعضی از حقوق مثل حق کپی رایت و چاپ استفاده کنند، که اگر کسی این ها را رعایت نکرد، مصداق ضرری واقع می شود که رسول اکرم از آن نهی کردند.

البته این ارتکازی است که امروز برداشت می شود اما زمان شارع که این ها اصلاً نبوده، پس چطور کشف می شود که این ها در آن زمان بوده؟ ایشان می فرمایند احتمال داده می شود که در آن زمان حیات معنای وسیعی داشته و نسبت به کسی که کتابی را می نویسد یا فکری را القا می کند و مالک فکر خودش است، هم حیات صدق می کند. پس شاید معنای وسیعی در آن زمان داشته باشد و شامل حیات معنوی هم می شود و همین که این احتمال داده شود، کافی است.

بنابراین اگر کسی حق کسی را که با حیات جمع آوری کرده است، پایمال کند به او ضرر زده است. و شامل لاضرر می شود. و اگر امروز نبی اکرم می فرمود «لاضرر» حقوق کپی رایتی که توسط کسی پایمال شود را هم شامل می شد و این را عرف عقلا حق می دانست. الآن شک وجود دارد که آیا زمان شارع هم حیات به این معنای وسیع بوده یا فقط شامل حیات های مادی می شود؟ چون نسبت به انتقال معنای قدیم شک وجود دارد و از طرفی امروز یقیناً بر حیات های معنوی صدق می کند، پس «اصالة عدم النقل» جاری می شود. و «لاضرر» این زمان با آن زمان فرقی ندارد.

گفته شد که منشأ تمسک به اطلاق مقامی، نقل از معنای موضوع له به معنای موضوع له دیگری است و به اصطلاح ش در دلالت تصویریه است که تمسک به اطلاق مقامی در آن جایز است، اما شک موجود در بحث، از موارد شک در ارتکازات و دلالات تصدیقیه است و تمسک به «اصالة عدم النقل» در چنین مواردی محل کلام است. اگر این اشکال پذیرفته شود، دیگر نمی توان از اطلاق امثال «احل الله البیع» استفاده کرد و نمی توان از این راه معامله با شخصیت حقوقی را تصحیح کرد.

ان شاء الله جلسه بعدی دلیل سوم آیت الله حائری برای اثبات شخصیت حقوقی را بیان خواهیم کرد.